

نصرت الهی در سیره‌ی حضرت فاطمه سلام الله علیها

مقدمه: نصر در لغت به معنی کمک رساندن به مظلوم است (۱) و در کتاب های لغت، به معنی یاری رساندن نیز اطلاق شده است. (۲) نصرت نیز به معنی یاری و کمک، اسم همین ریشه است. (۳)

نصرت و یاری رساندن به دیگران، یکی از صفت های نیکویی است که مورد تأیید دین مبین اسلام قرار گرفته است. اما لازمی یاری رساندن به کسی، آن است که آن فرد نیاز به کمک شدن داشته باشد. سؤال مهمی که با توجه به عنوان این مقاله به ذهن متبادر می‌شود آن است که مگر خداوند متعال - که عنان قدرت را در دست دارد و به هر کاری توانا است و برای انجام فعلی تنها لازم است «اراده کند و بگوید که موجود باش، تا موجود شود» (۴) - به یاری مخلوقات خود نیازمند است. آیا اصلاً یاری رساندن به خدا، ریشه ای در منابع اصیل دینی دارد؟ آیا ما به چنین فعلی امر شده ایم؟ این یاری رسانی و نصرت به چه شکل و با انجام چه کاری محقق می‌شود؟ و بالاخره این که آیا در سیره‌ی پیشوایان دین و به ویژه حضرت فاطمه، دختر گرامی رسول خدا، چنین نصرتی مشاهده می‌شود؟

متن: نصرت و یاری رساندن به خدا، از دستورات قرآن کریم به مسلمانان است و در ازای آن، خداوند متعال وعده فرموده است که یاری کنندگان خود را یاری کند و ایشان را ثبات قدم بخشد. در سوره‌ی محمد می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردید، خداوند را یاری کنید تا او شما را نصرت و یاری بخشد و در راه خود، ثابت قدم قرار دهد.

در آیه‌ی دیگری از قرآن می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ. (۶)

ای کسانی که ایمان آوردید، یاری کنندگان پروردگارتان باشید.

پس می‌بینیم که این مسأله و امر به انجام آن، ریشه در آیات قرآن دارد. حال سؤالی که در این جا مطرح می‌شود آن است که چگونه باید خدا را یاری کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، باز هم به سراغ قرآن مجید می‌رویم. قرآن پس از دستور به نصرت الهی، خود به بیان معنی آن می‌پردازد. در ادامه‌ی آیه‌ی قبل چنین می‌خوانیم:

كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ (۷)

آن چنان که حضرت عیسی -علیه السلام- به حواریون فرمود که چه

کسی من را در راه خدا یاری می کند و حواریون پاسخ گفتند که ما یاری کنندگان خداوندیم.

همان گونه که ملاحظه می شود، حواریون حضرت عیسی، یاری رساندن به ایشان که حجت زمان و پیامبر دورانشان بود را معادل با نصرت الهی می دانستند. قرآن کریم نیز نه تنها این طرز تفکر را تأیید می کند، بلکه به مسلمانان دستور می دهد که همچون حواریون، خدا را یاری کنند. یعنی حجت پروردگار و نماینده ی او در زمین را یاری رسانند.

خوب است که پس از این بحث قرآنی، در احادیث و روایات معصومین علیهم السلام سیری کنیم و از خرمن علوم آل محمد خوشه ای بر چینیم.

امام جعفر صادق علیه السلام در توضیح آیه ی ۱۴ سوره ی صف می فرماید:

« حواریون عیسی در واقع پیروان و شیعیان او بودند و شیعیان و پیروان ما، حواریون ما هستند. شیعیان ما در پیروی از ما، از حواریون عیسی ثابت قدم ترند. هنگامی که حضرت عیسی به آنان فرمود که چه کسی من را در راه خدا یاری می کند؟ گفتند: ما ناصران خدا هستیم. اما به خدا سوگند، او را در برابر یهود یاری نکردند و در کنار او با یهود جنگیدند. در مقابل شیعیان ما، همواره از آن زمان که خداوند، رسولش را قبض روح فرمود، ما را یاری کردند و در کنار ما با دشمنانمان جنگیدند و در این راه برخی سوزانده شدند و برخی دیگر سختی ها را تحمل کردند و گروهی دیگر، آواره ی سرزمین های دور دست شدند. خداوند جزای خیرشان دهد که امیر مؤمنان در باره ی ایشان فرمودند: (به جرم محبت ما) حتی اگر با شمشیر بر سر شیعیان ما بکوبند، هرگز با ما دشمنی نمی کنند.» (۸)

آری! امام صادق چنین برای شیعیان و یاری دهندگان دین خدا که برای دفاع از حریم حجت خدا فداکاری می کنند، ارزش قائل است و آنان را بالاتر از حواریون حضرت عیسی علیه السلام می داند و برای ایشان دعا می کند.

پس از معلوم شدن معنای یاری رساندن به پروردگار و ارزش آن، لازم است که کمی درباره ی چگونگی یاری رسانی به حجت خدا بحث و گفت و گو کنیم. یاری رساندن انواع و اقسام مختلفی دارد و در شرایط مختلف، روش های گوناگونی را می طلبد. نخستین و ساده ترین راه نصرت حجت خدا، یاری رساندن با قلب است. یعنی انسان در درون خود، امامش را بشناسد و به فضائل و کمالات او معترف باشد و فرمانش را گردن نهد. این حداقل یاری رسانی و معرفت است که از دست همگان بر می آید.

مرحله ی بعدی در نصرت حجت خدا، یاری رسانی زبانی است. بسیار اتفاق می افتد که انسان می تواند با بیان کلامی هر چند کوتاه، ارادت خود به امام زمان و حجت های خدا را به نمایش بگذارد و با کلام خود، آن بزرگواران را یاری کند. گاهی بیان یک شعر زیبا برای نشر فضائل اهل بیت، بیان یک حدیث یا آیه ی قرآن در اثبات حقانیت آن

برگواران، می‌تواند مصداقی از این یاری زبانی باشد. در جامعه‌ی امروز ما که شبهات و سؤالات در مورد امامت و وصایت اهل بیت و وجود نازنین امام زمان علیهم السلام از هر سو روانه‌ی قشر کم توجه و کم سواد جامعه است، آموختن روش پاسخ گویی به این سؤالات در مرحله‌ی اول و برای یاری قلبی، و نشر این جواب‌ها برای یاری رسانی زبانی، از وظایف فرهیختگان و دانشمندان جامعه‌ی ما است.

سومین مرحله از یاری و نصرت خدا، یاری رساندن با دستان است. یعنی شیعه‌ی واقعی کسی است که تمام اعضا و جوارح خود را در راه یاری و نصرت مولایش هزینه کند و با انجام اقدامات قابل لمس، به یاری مولایش بپردازد. حتی گاهی نصب یک پرچم سیاه در عزای خاندان عصمت یا روشن کردن یک چراغ در شادی آنان، می‌تواند مصداقی از این گونه یاری‌ها باشد. البته یاری رساندن به حجت خدا مراتبی دارد که هر کس در حد توان خویش بدان مأمور است. در این جا بیان داستانی زیبا خالی از لطف نیست.

یونس بن یعقوب می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی شامی بر آن حضرت وارد شد و به ایشان عرض کرد: من مردی فقیه و متکلم هستم و آمده‌ام تا با اصحاب شما مناظره و گفت و گو کنم. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای مرد! کلام تو از کلام رسول خدا است یا از جانب خود تو است؟ مرد شامی پاسخ داد: هم از جانب رسول خدا است و هم از جانب خودم. امام صادق به او فرمودند: پس تو با رسول خدا شراکتی داشته‌ای؟ پاسخ داد: نه! امام از او پرسیدند: پس در این صورت به تو وحی شده است؟ پاسخش منفی بود. امام بار دیگر پرسیدند: در این صورت آیا مدعی هستی که اطاعت تو هم چون اطاعت رسول خدا واجب است؟ مرد شامی درمانده شد و گفت: نه این را هم نمی‌گویم. امام صادق لبخندی زدند و به من فرمودند: قبل از آن که بحث آغاز شود، حرفی زد که بطلانش را آشکار کرد. در این هنگام امام صادق به من فرمودند: ای یونس! اگر تو روش نیکوی مباحثه با خصم را می‌دانی با او مناظره کن!

یونس بن یعقوب با حسرت و تأسف می‌گوید: من از علم کلام و مناظره چیزی نمی‌دانستم. به امام صادق عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من خود از جانب شما شنیدم که اصحاب خود را از علم کلام بر حذر می‌داشتید و کلامیان را گمراه می‌دانستید. امام به من فرمودند: ای یونس! من گفتم کسانی از ایشان که کلام مار را رها می‌کنند و به دنبال ذهنیات خود می‌روند بر باطلند. حال برخیز و از خیمه بیرون رو و برخی از اصحاب متکلم ما را جمع کن و به نزد این مرد شامی بیار تا با او مناظره کنند.

یونس بن یعقوب از خیمه خارج شد و برخی از اصحاب امام همچون حران بن اعین و قیس بن ماصر را که به گمان او در علم کلام از دیگران دانشمندتر بودند، به محضر امام آورد. هنگامی که این افراد به محضر امام شرفیاب شدند، امام صادق که گویی به دنبال فرد دیگری می‌گشت، سر را از خیمه بیرون برد و ناگهان با خوشحالی فرمود: به خدا سوگند که هشام آمد.

ما گمان کردیم که هشام، یکی از فرزندان جناب عقیل که حضرت صادق به او علاقه‌ی زیادی داشتند، در حال آمدن است. اما با تعجب دیدیم که هشام بن حکم وارد خیمه‌ی امام صادق علیه السلام شد. هشام در آن موقع جوانی کم سن و سال بود که هنوز مو بر صورتش نرویده بود و از تمامی کسانی که در خیمه بودند، کم سن و سال تر بود. امام برای او جا باز کردند و فرمودند: «او یار رسان ما با قلب و زبان و دستان خویش است.»

سپس به مرد شامی فرمودند: با این افراد مباحثه کن.

مرد شامی و اصحاب امام صادق وارد بحث و گفت و گو شدند. بحث این افراد با مرد شامی کمی به طول انجامید و هر چند که در غالب موارد، اصحاب امام صادق بر او چیره شدند، اما گاهی در انجام بحث و گفت و گو دچار اشتباه می‌شدند و امام علیه السلام، گاهی به این گفت و گوها می‌خندیدند. پس از آن که بزرگان از اصحاب امام با مرد شامی گفت و گو کردند، امام به مرد شامی فرمودند: حال با این نوجوان مناظره کن.

مرد شامی پذیرفت و رو به هشام کرد و به او گفت: در مورد امامت از من سؤال کن!

هشام ناراحت شد اما خود را کنترل کرد و گفت: ای مرد شامی! خداوند به حال بندگان خود آگاه تر است یا بندگان به حال خودشان؟ او بر ایشان دلسوزتر است یا بندگان بر خودشان؟

مرد شامی پاسخ داد: معلوم است که خداوند به حال بندگان خویش آگاه تر است.

هشام پرسید: این خدای آگاه در جهت خیرخواهی امت خود چه کرده است؟

مرد شامی گفت: برای آن که مردم متفرق نشوند و آراء گوناگون، سبب تشتت ایشان نگردد، دلایل و نشانه‌هایی قرار داده است تا ایشان را به طاعت پروردگار آگاه سازد و الفت و محبت را بین ایشان برقرار سازد.

هشام پرسید: این نشانه‌ها چه کسانی هستند؟

مرد شامی گفت: رسول خدا!

هشام پرسید: بعد از رسول خدا؟

مرد شامی پاسخ داد: کتاب خدا و سنت پیامبر.

هشام پرسید: به نظر تو آیا کتاب و سنت می‌تواند رافع اختلاف امت باشد و آنان را در زیر پرچمی واحد در آورد؟
مرد شامی گفت: آری!

هشام گفت: اگر چنین است، چرا باید چون تویی از شام قصد حرکت کند تا بیاید و با ما بحث و مناظره کند. جز این نیست که کتاب قرآن و سنت پیامبر، به تنهایی رفع کننده‌ی اختلافات امت نیستند؟

مرد شامی در این هنگام ساکت شد و چیزی نگفت. امام صادق به او فرمودند: چرا ساکت شدی و چیزی نمی‌گویی؟
مرد شامی گفت: چه بگویم؟ اگر بگویم که اختلافی در کار نیست که دروغ گفته‌ام و اگر بگویم قرآن و سنت پیامبر، رفع کننده‌ی تمام اختلافات است، راه به خطا برده‌ام. چرا که برداشت‌های متفاوتی می‌توان از کتاب خدا و سنت پیامبر داشت. اگر هم بگویم که با وجود اختلافی که داریم، هر دو درست می‌گوییم، سخن باطلی گفته‌ام.
در این لحظه امام صادق به مرد شامی فرمودند: حالا تو همین سؤالات را از او پیرس تا حقیقت را دریابی و توانایی هشام را درک کنی!

مرد شامی از هشام پرسید: خداوند به حال بندگان خود آگاه تر است یا بندگان به حال خودشان؟ او بر ایشان دلسوزتر است یا بندگان بر خودشان؟

هشام پاسخ داد: معلوم است که خداوند به حال بندگان خویش آگاه تر است.

مرد شامی پرسید: آیا خداوند کسی را قرار داده است تا این مردم را جمع کند و حق را از باطل برایشان جدا سازد و جمع آنان را نظام و قوام بخشد؟

هشام گفت: در زمان رسول خدا یا امروز؟

مرد شامی گفت: در زمان رسول خدا که این امر بر عهده‌ی ایشان بود. امروز چه کسی عهده دار این امر است؟
هشام گفت: امروز این آقا و بزرگواری که بار سفر بستنی تا با او بحث و گفت و گو کنی، عهده دار امر هدایت مردم و جانشین رسول خداست. او کسی است که به ما از اخبار آسمان می‌آموزد و از حوادث روی زمین خبر می‌دهد.

مرد شامی پرسید: چگونه بر این امر اطمینان پیدا کنم؟

هشام گفت: هر آن چه می‌خواهی از او پیرس؟

مرد شامی گفت: هیچ راهی برای من باقی نمانده جز آن که از او پرسش کنم.

در این هنگام حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند: آیا می‌خواهی به تو بگویم که از آن هنگام که از شام حرکت کردی، چه اتفاقاتی برای تو افتاده است و از چه حوادثی عبور کرده‌ای؟

مرد شامی گفت: آری.

آن گاه امام صادق علیه السلام شروع به بیان جزئیاتی از سفر او کردند که جز خود او بر آن مطلع نبود. در این هنگام مرد شامی تمامی آن حوادث را تأیید کرد و گفت: اینک اسلام آوردم.

امام صادق به او فرمودند: اینک ایمان آوردی. چرا که اسلام قبل از ایمان است و به واسطه‌ی اسلام، از مسلمانان ارث برده می‌شود و نکاح جاری می‌گردد؛ اما به واسطه‌ی ایمان، ثواب داده می‌شود. در این هنگام مرد شامی گفت:

شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و شهادت می‌دهم که شما وصی او هستید.

در این هنگام، امام صادق علیه السلام رو به شاگردان خود کردند و تذکراتی را در مورد نحوه‌ی مناظره به ایشان بیان کردند. در آخر هم رو به هشام بن حکم کردند و فرمودند: ای هشام! چون تویی باید با مردم سخن بگویدی. از لغزش‌ها و گناهان به دور باش که شفاعت ما از بی تو خواهد آمد. (۹)

نکات بسیار مهمی در داستان فوق‌نهیفته که توجه به آن‌ها، تا حدودی نشان‌گر اهمیت نصرت و یاری اهل بیت و پاداش این عمل است.

نخست آن که امام صادق علیه السلام در حضور اصحاب جا افتاده و مو سپید کرده‌ی خود، از جوانی چون هشام چنین تجلیل می‌کند. زیرا او راه دفاع منطقی از عقاید خویش را آموخته و با مخالفان اعتقادش، با نرمی و البته زیرکی خاصی سخن می‌گوید و در میدان اندیشه و برهان، آن‌ها را مقهور دانش خویش می‌کند.

دوم آن که آموختن استدلال‌های دینی، نه تنها از سوی اهل بیت منع نشده، بلکه برای دفاع از اعتقادات صحیح نشأت گرفته از مکتب اهل بیت، توصیه شده و کاملاً ضروری است.

سوم آن که ارزش یاری اهل بیت و روشن کردن مخالفان و به راه آوردن منحرفان، چنان است که به شرط دوری از محارم، شفاعت ائمه‌ی هدی علیهم السلام را در سرای باقی به همراه خواهد داشت.

پس از مشخص شدن اهمیت یاری و نصرت خدا و چگونگی انجام آن، لازم است که سری به سیره‌ی معصومین و پیروان راستین مکتب امامت بزنیم و برخی وقایع تاریخی را، از این منظر نیز بررسی کنیم.

در ماجراها و رخدادهای پس از رحلت رسول اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- مشاهده می‌کنیم که دختر بزرگوار پیامبر، یعنی وجود نازنین حضرت زهرا -سلام الله علیها- با آشکاری و وضوح، به مخالفت با دستگاه خلافت بر می‌خیزد و در راه نصرت و یاری همسر و امام زمانش، متحمل آزار و اذیت‌های فراوان می‌شود و سرانجام در همین مسیر به شهادت می‌رسد. رفتار حضرت زهرا -سلام الله علیها- را نباید تنها در عواطف ایشان نسبت به همسر جست

و جو کرد. بلکه باید دانست که حضرت زهرا سلام الله علیها به شهادت قرآن کسی است که از هر گونه خطا و لغزش و رجس مضمون و معصوم است. (۱۰) چنین کسی هرگز به میل شخصی و خواسته های نفسانی، اقدام به مخالفی چنین گسترده با حکومتی نمی کند مگر آن که مشروعیتی برای آن حکومت قائل نباشد.

برخی از اقدامات آن حضرت در دفاع و یاری از امام زمانش به شرح ذیل است:

۱) در ماجرای بیعت مردم با ابوبکر، زمانی که بیشتر مردم با او بیعت کردند و امر خلافت محکم شد، برای کسب استحکام بیشتر، او اصرار داشت که علی بن ابی طالب که آشکارا، خلافت و وصایت پیامبر به امر خود پیامبر، به او می رسد نیز با او بیعت نماید. لذا گروهی را به خانه ی آن بزرگوار فرستاد تا ایشان را هر چند به زور، از خانه خارج کنند و مجبور به بیعت نمایند. اما هنگامی که آن جماعت به خانه ی امیرالمؤمنین رسیدند، خود را مواجه با دختر پیامبر دیدند که ضمن دفاع از همسر و امام خویش، به آنان در مورد عاقبت کارشان هشدار می دهد. هر چند که این هشدارها مؤثر واقع نشد و عمال دستگاه خلافت، درب خانه ی علی بن ابی طالب را به آتش کشیدند (۱۱) و فاطمه سلام الله علیها را زیر دست و پا و بین دیوار و در قرار دادند، اما فاطمه تا آن جا که در توان داشت با قلب و زبان و دست، در نصرت امامش کوشید و بر اثر جراحات ناشی از همین هجوم وحشیانه، در نهایت فرزند شش ماهه اش را سقط کرد و خود نیز پس از مدتی به شهادت رسید. (۱۲)

۲) فدک سرزمینی بود که بدون جنگ و تلاش مسلمانان، توسط گروهی از یهودیان به پیامبر داده شده بود و پیامبر نیز آن را به حضرت زهرا سلام الله علیها بخشیده بودند. دستگاه خلافت، برای آن که خاندان پیامبر را از امتیازات اقتصادی آن سرزمین حاصل خیز محروم کند، کارگران حضرت زهرا سلام الله علیها را از آنجا اخراج نمود و آن را غصب کرد. حضرت زهرا در برابر چنین اقدام ظالمانه ای، به مسجد پیامبر رفتند و در حضور مردم مدینه، با آنها بر سر مالکیت فدک محاجه کردند و در ضمن خطبه ی مفصلی که ایراد نمودند، دروغ گویی آنان را عیان کردند، بنحوی که دیگر آبرویی برای دستگاه خلافت باقی نماند. این اقدام را تنها نمی توان در چهارچوب اعتراض ایشان به غصب منافع مادی فدک ارزیابی کرد. چون به روشنی در زندگی ایشان مشهود بود که ارزش مادی فدک برای آن حضرت چندان مهم نبود و جنبه ی اصلی اعتراض ایشان، آشکار کردن چهره ظالم و غاصب دستگاه حکومت برای مردم بود و اینکه از این طریق فریاد کنند کسانی که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که طبق آیه تطهیر و روایات فراوان معصوم از هر گونه خطا و اشتباه است را، متهم به دروغ می کنند و مالش را غصب می کنند، قطعاً شایستگی خلافت رسول الله را ندارند و خلافت را هم مثل فدک غصب کرده اند.

حمایت و یاری امیر مؤمنان بود که بنا به سفارش پیامبر، قرار نبود وارد کشمکش های سیاسی آن دوره شوند. اما چنین عذری بر فاطمه -سلام الله علیها- نبود و ایشان با این حرکت، به تمام مردم اعلام کرد که با دستگاه خلافت هم جهت نیست و آن را به رسمیت نمی شمارد. آن چنان که بخاری، مهم ترین دانشمند اهل سنت در کتاب مشهور خود به نام صحیح بخاری می نویسد:

«فاطمه دختر رسول خدا، خشمگین شد و از ابوبکر کناره گیری کرد و تا هنگام وفاتش، این قهر و کناره گیری ادامه داشت و پس از رسول خدا شش ماه زندگی کرد.» (۱۳)

اهمیت این رفتار آن گاه مشخص می شود که بدانیم رسول اکرم بارها و بارها در شأن فاطمه فرموده بود: «خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه خشم من است. هر کس که فاطمه دخترم را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.» (۱۴) و مسلمانان و حتی دستگاه خلافت به خوبی از این ماجرا آگاه بودند و غضب فاطمه بر ایشان، به نوعی حکم عدم مشروعیت ایشان و نارضایتی رسول الله از آنان بود. لذا خلیفه اول به همراه عمر بن خطاب به جهت ظاهرسازی در افکار عمومی جامعه ی مسلمانان، برای عیادت و دل جویی از فاطمه به حضورش رفتند. آن حضرت از ایشان روبرگرداند و به آنان گفت: آیا شما از پیامبر نشنیدید که فرمود: «خشنودی فاطمه» و حدیث فوق را قرائت کرد. ابوبکر و عمر تصدیق کردند که این حدیث را از پیامبر شنیده اند. در این هنگام فرمود: همانا من خداوند و فرشتگانش را شاهد می گیرم که شما مرا به خشم در آوردید و خشنود نساختید و هرگاه پیامبر را ملاقات کنم، از شما به او شکایت خواهم کرد. ابوبکر گفت: من از خشم آن حضرت و خشم تو به خدا پناه می برم ای فاطمه! سپس شروع به گریه و زاری کرد به طوری که نزدیک بود، قالب تهی کند. آن حضرت (خطاب به ابوبکر) می فرمود: به خدا سوگند که در هر نمازی که به جای آورم تو را نفرین خواهم کرد. (۱۵)

۳) پس از ماجرای غصب خلافت، امیر مؤمنان شبها، حضرت زهرا سلام الله علیها را با همان پهلوی شکسته و بدن آزرده بر چهارپایی سوار می کردند و به همراه حسنین علیهما السلام در خانه ی مهاجران و انصار می رفتند و از ایشان یاری می طلبیدند. برخی از آنان می گفتند: «ای دختر رسول خدا! کار از کار گذشته است و ما با آنها بیعت کرده ایم. اگر همسرت پیش از آنها نزد ما می آمد و از ما بیعت می خواست، ما کسی غیر از او را انتخاب نمی کردیم.»

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به آنان می فرمودند: آیا من جنازه ی رسول خدا را در خانه اش روی زمین می گذاشتم و دفن نمی کردم و به دنبال گرفتن حکومت، به نزاع و دعوا بر می خواستم؟

حضرت زهرا - سلام الله علیها - نیز در تأیید سخنان امام زمانش می فرمود: ابوالحسن کاری غیر از آن چه که سزاوار و مناسب او بود، انجام نداد و آنان نیز کاری کردند که حسابشان با خدا است و خداوند از آنان بازخواست خواهد کرد. (۱۶)

این رفتار حضرت زهرا نیز در چهارچوب دفاع از حریم ولایت امام زمان خویش و نصرت او که همان نصرت خداست، قابل تحلیل و درس آموز است. که با آن حال اسف بار هر چه در توان داشتند برای احقاق حق امام زمانشان و اتمام حجت بر دشمنانسان، در طبق اخلاص گذاشتند.

۴) حضرت زهرا سلام الله علیها از شهادت خود نیز صحنه ای برای رسوایی دستگاه غاصب خلافت و یاری و کمک به امام زمان خویش ساخت. ایشان به امیر مؤمنان وصیت فرمود که ایشان را شبانه به خاک بسپارد و کسی را از محل دفن خود مطلع نگرداند و اجازه ندهد، غاصبان خلافت بر پیکر بی جان او نماز بگذارند. این حرکت عمیق، چنان تأثیری بر مخالفان امیرالمؤمنین داشت و نقشه آنها را که می خواستند رابطه خود را با حضرت زهرا خوب نشان دهند را، نقش بر آب کرد. که باز هم بخاری، به نقل واقعه پرداخته و سند دیگری در مظلومیت خاندان رسالت را به تصویر کشیده است. او می نویسد:

«ابوبکر از این که چیزی از منافع آن مکان نزد فاطمه برده شود جلوگیری کرد. فاطمه از او خشمگین شد و از ابوبکر کناره گیری کرد و تا هنگام فوت با او سخن نگفت و شش ماه پس از رسول خدا زنده بود. هنگامی که چشم از جهان فرو بست، شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر اطلاع نداد و خود بر جنازه اش نماز خواند.» (۱۷)

خاتمه :

رفتار بزرگان دین و معصومان علیهم السلام همواره چون چراغی بر سر راه شیعیان راه ایشان است. همان گونه که بیان شد، حضرت زهرا سلام الله علیها از تمام ظرفیت ها و توانایی های خود در جهت یاری مولا و امامش، حضرت علی علیه السلام بهره برد. هر چند که علی بن ابی طالب، بنا بر دستور الهی، سکوت اختیار کرده بود، اما وظیفه ی فاطمه در یاری حجت خدا تعطیل پذیر نبود و او آن چه را که می توانست در این راه انجام داد و حتی جان نازنین خود و فرزند در رحمش را نیز بر سر این کار گذاشت.

ناگفته پیداست که شیعه ای که بخواهد از رفتار برترین بانوی عالم، تبعیت کند و رفتار خود را به رفتار آن بزرگوار شبیه سازد، وظیفه ای جز یاری خدا و دین او و حجتش برای خود متصور نیست. خواه این یاری، دفاع مستدل از

عقاید محکم و صحیح تشیع باشد - آن چنان که هشام بن حکم مفتخر به انجام آن بود - و خواه اگر لازم شد، روزی با جان و مال و تمام آن چه که خدا به او ارزانی داشته، برای دفاع از حریم ولایت امام زمان خویش قیام کند. اگر امروز به ظاهر، دست امام زمان علیه السلام برای دفاع از خویش در برابر هجوم ناجوانمردانه‌ی دشمنان دین بسته است - آن چنان که دست علی علیه السلام بسته بود - شیعه با اقتدا به فاطمه سلام الله علیها، باید به دفاع از حریم امام زمان خویش برخیزد. باشد که شفاعت آن بزرگوار - آن چنان که حضرت صادق علیه السلام به هشام بن حکم فرمود - شامل حالش شود و نامش در فهرست نام اقتدا کنندگان به فاطمه درج گردد.

فهرست منابع:

۱) کتاب العین جلد ۷ صفحه‌ی ۱۰۸

۲) مجمع البحرین جلد ۳ صفحه‌ی ۴۹۵

۳) لسان العرب جلد ۳ صفحه‌ی ۲۰۵

۴) انما امره اذا اراد الله شیئا ان يقول له کن فیکون. سوره‌ی یس آیه‌ی ۸۲

۵) سوره‌ی محمد آیه‌ی ۷

۶) سوره‌ی صف آیه‌ی ۱۴

۷) همان

۸) کافی جلد ۸ صفحه‌ی ۲۶۸: حَدَّثَنَا ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى كَوْكَبِ الدَّمِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ حَوَارِيَّ عِيسَى ع كَانُوا شَبِيعَةً وَ إِنِّ شَبِيعَتَنَا حَوَارِيُونَا وَ مَا كَانَ حَوَارِيَّ عِيسَى بِأَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَارِينَا لَنَا وَ إِنَّمَا قَالَ عِيسَى ع لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَلَا وَ اللَّهُ مَا نَصَرُوهُ مِنَ الْيَهُودِ وَ لَا قَاتَلُوهُمْ دُونَهُ وَ شَبِيعَتَنَا وَ اللَّهُ لَمْ يَزَالُوا مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ رَسُولَهُ ص يَنْصُرُونَا وَ يُقَاتِلُونَ دُونَنَا وَ يَحْرَقُونَ وَ يَعْذِبُونَ وَ يَشْرُدُونَ فِي الْبُلْدَانِ جَزَاهُمْ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا وَ قَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ اللَّهُ لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ مُحَبِّبِنَا بِالسَّيْفِ مَا أَبْغَضُونَا

۹) اصول کافی جلد اول صفحه‌ی ۱۷۱: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَ فِقْهِهِ وَ فَرَائِضٍ وَ قَدْ جِئْتُ لِمَنَاظَرَةِ أَصْحَابِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَلَامُكَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْ مِنْ عِنْدِكَ فَقَالَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مِنْ عِنْدِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَنْتَ إِذَا شَرِيكَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَا قَالَ فَسَمِعْتُ الْوَحْيَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْبِرُكَ قَالَ لَا قَالَ فَتَجِبُ طَاعَتَكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ لَا فَانْتَفَتَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِلَيَّ فَقَالَ يَا يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ هَذَا قَدْ خَصِمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا يُونُسَ لَوْ كُنْتُ تَحْسِنُ الْكَلَامَ كَلِمَتَهُ قَالَ يُونُسُ فَيَا لَهَا مِنْ حَسْرَةٍ قُلْتُ جَعَلَتْ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَ تَقُولُ وَيْلٌ لِأَصْحَابِ الْكَلَامِ يَقُولُونَ هَذَا يُنْقَادُ وَ هَذَا لَا يُنْقَادُ وَ هَذَا يُنْسَاقُ وَ هَذَا لَا يُنْسَاقُ وَ هَذَا نَعْقَلُهُ

و هَذَا لَا نَعْقِلُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّمَا قُلْتُ فَوَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ وَ ذَهَبُوا إِلَيَّ مَا يُرِيدُونَ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرَجْ إِلَى الْبَابِ فَانظُرْ مَنْ تَرَى مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَادْخُلْهُ قَالَ فَادْخَلْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَ كَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَ ادْخَلْتُ الْأَحْوَلَ وَ كَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَ ادْخَلْتُ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَ كَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَ ادْخَلْتُ قَيْسَ بْنَ الْمَاصِرِ وَ كَانَ عِنْدِي أَحْسَنُهُمْ كَلَامًا وَ كَانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَلَامَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسِ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ قَبْلَ الْحَجِّ يَسْتَقِرُّ أَيَّامًا فِي جَبَلٍ فِي طَرْفِ الْحَرَمِ فِي فَازَةَ لَهُ مَضْرُوبَةٌ قَالَ فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ رَأْسَهُ مِنْ فَازَتِهِ فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يَخْبُ فَقَالَ هِشَامُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ فَظَنْنَا أَنَّ هِشَامًا رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَقِيلٍ كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لَهُ قَالَ فَوَرَدَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ أَوَّلُ مَا اخْتَطَطَ لِحَيْتِهِ وَ لَيْسَ فِيْنَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنًا مِنْهُ قَالَ فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ قَالَ نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ يَا حُمْرَانَ كَلِّمِ الرَّجُلَ فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ ثُمَّ قَالَ يَا طَاقِي كَلِّمَهُ فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْأَحْوَلُ ثُمَّ قَالَ يَا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ كَلِّمَهُ فَتَعَارَفَا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لِقَيْسِ الْمَاصِرِ كَلِّمَهُ فَكَلَّمَهُ فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَضْحَكُ مِنْ كَلَامِهِمَا مِمَّا قَدْ أَصَابَ الشَّامِيَّ فَقَالَ لِلشَّامِيِّ كَلِّمْ هَذَا الْغُلَامَ يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُشَامُ يَا غُلَامُ سَلْنِي فِي إِمَامَةٍ هَذَا فَغَضِبَ هِشَامُ حَتَّى ارْتَعَدَ ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ يَا هَذَا أَرْبِكُ أَنْظُرْ لِخَلْقِهِ أَمْ خَلَقَهُ لِنَفْسِهِمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ بَلِ رَبِّي أَنْظُرْ لِخَلْقِهِ قَالَ فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ مَا ذَا قَالَ أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَ دَلِيلًا كَيْلًا يَتَسْتَوُوا أَوْ يَخْتَلِفُوا يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يَقِيمُ أَوْدَهُمْ وَ يُخَيِّرُهُمْ بِفَرْضِ رَبِّهِمْ قَالَ فَمَنْ هُوَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ قَالَ هِشَامُ فَبَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَ قَالَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ قَالَ هِشَامُ فَهَلْ نَفَعْنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ فِي رَفْعِ الْاِخْتِلَافِ عَنَّا قَالَ الشَّامِيُّ نَعَمْ قَالَ فَلِمَ اخْتَلَفْنَا أَنَا وَ أَنْتَ وَ صِرْتَ إِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِي مُخَالَفَتِنَا إِيَّاكَ قَالَ فَسَكَتَ الشَّامِيُّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لِلشَّامِيِّ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ قَالَ الشَّامِيُّ إِنْ قُلْتُ لَمْ نَخْتَلِفْ كَذَبْتَ وَ إِنْ قُلْتُ إِنْ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ يَرْفَعَانِ عَنَّا الْاِخْتِلَافَ أَبْطَلْتُ لَأَنْهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ وَ إِنْ قُلْتُ قَدْ اخْتَلَفْنَا وَ كُلُّ وَاحِدٍ مَنَا يَدْعِي الْحَقَّ فَلَمْ يَنْفَعْنَا إِذِنْ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ إِلَّا أَنْ لِي عَلَيْهِ هَذِهِ الْحُجَّةُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ سَلْهُ تَجِدُهُ مَلِيًّا فَقَالَ الشَّامِيُّ يَا هَذَا مِنْ أَنْظُرْ لِلْخَلْقِ أَرْبَهُمْ أَوْ أَنْفُسِهِمْ فَقَالَ هِشَامُ رَبَّهُمْ أَنْظُرْ لَهُمْ مِنْهُمْ لَأَنْفُسِهِمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مِنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَ يَقِيمُ أَوْدَهُمْ وَ يُخَيِّرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ قَالَ هِشَامُ فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَوْ السَّاعَةَ قَالَ الشَّامِيُّ فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَ السَّاعَةَ مِنْ فَقَالَ هِشَامُ هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تُشَدُّ إِلَيْهِ الرَّحَالُ وَ يُخْبَرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ رِائَةِ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّ قَالَ الشَّامِيُّ فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ قَالَ هِشَامُ سَلْهُ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ الشَّامِيُّ قَطَعْتَ عُدْرِي فَعَلَى السُّؤَالِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَا شَامِيَّ أَخْبِرْكَ كَيْفَ كَانَ سَفْرُكَ وَ كَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ كَانَ كَذَا وَ كَذَا فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَقُولُ صَدَقْتَ أَسَلِمْتَ لِلَّهِ السَّاعَةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ بَلِ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ إِنْ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ عَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَ يَتَنَاقِحُونَ وَ الْإِيمَانُ عَلَيْهِ يَثَابُونَ فَقَالَ الشَّامِيُّ صَدَقْتَ فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَ وَ أَنْكَ وَ صَصِي الْأَوْصِيَاءِ ثُمَّ انْتَفَتَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِلَى حُمْرَانَ فَقَالَ تُجْرِي الْكَلَامَ عَلَى الْأَثَرِ فَتُصِيبُ وَ انْتَفَتَّ إِلَى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ فَقَالَ تُرِيدُ الْأَثَرَ وَ لَا تَعْرِفُهُ ثُمَّ انْتَفَتَّ إِلَى الْأَحْوَلِ فَقَالَ قِيَّاسُ رَوَاغٍ تَكْسِرُ بَاطِلًا بِبَاطِلٍ إِلَّا أَنْ بَاطِلُكَ أَظْهَرَ ثُمَّ انْتَفَتَّ إِلَى قَيْسِ الْمَاصِرِ فَقَالَ تَتَكَلَّمُ وَ أَقْرَبُ مَا تَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَبْعَدُ مَا تَكُونُ مِنْهُ تَمَزَجَ الْحَقُّ مَعَ الْبَاطِلِ وَ قَلِيلَ الْحَقِّ يَكْفِي عَنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ أَنْتَ وَ الْأَحْوَلُ فَقَارَانَ حَدِيقَانِ قَالَ يُونُسُ فَظَنَنْتَ وَ اللَّهُ أَنَّهُ يَقُولُ لَهُشَامُ قَرِيبًا مِمَّا قَالَ لَهُمَا ثُمَّ قَالَ يَا هِشَامُ لَا تَكَادُ تَقَعُ تَلْوَى رَجْلَيْكَ إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طَرِطَ مِثْلَكَ فَلْيَكَلِّمِ النَّاسَ فَاتَّقِ الزَّلَّةَ وَ الشَّفَاعَةَ مِنْ وَرَائِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ

(١٠) سورہی احزاب آیہی ٣٣ : إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

(١١) عقد الفريد صلاح الدين شافعي جلد ٥ صفحهی ١٣ به نقل از فاطمة الزهراء، شادمانی دل پیامبر

(١٢) ملل و نحل شهرستانی جلد ١ صفحهی ٥٧ به نقل از فاطمة الزهراء، شادمانی دل پیامبر

۱۳) صحیح بخاری جلد ۴ صفحه ۹۶ به نقل از فاطمه الزهرا، شادمانی دل پیامبر

۱۴) الامامة و السياسة ابن قتیبه دینوری ج ۱ صفحه ۱۹ به نقل از فاطمه الزهرا، شادمانی دل پیامبر

۱۵) همان

۱۶) همان جلد ۱ صفحه ۱۲ به نقل از فاطمه الزهرا، شادمانی دل پیامبر

۱۷) صحیح بخاری جلد ۴ صفحه ۹۶ به نقل از فاطمه الزهرا، شادمانی دل پیامبر

با تشکر از مقاله زیباپتان خیلی استفاده بردیم زاویه دید خوبی در این نوشته به مخاطب داده می شود. اما برای این که صرفتعریف و به به و چه نظر نداده باشم چند نکته ای را که به ذهن این حقیر می رسد می نویسم اعمال آن ها به اختیار شماست .

1- اگر امکان دارد آیات قران را کامل ذکر کنید اگر چه شما به یک تکه از ان احتیاج داشته باشید .
2- نوشته اید: ((قرآن کریم نیز نه تنها این طرز تفکر را تأیید می کند)) چون استدلال شما از آیات قرآن است نمی توانید یاری خدا از طریق یاری حجت خدا را ایده و تفکر حواریون معرفی کنید چون حضرت عیسی خود به آن ها فرموده ((من انصاری الی الله)) -من را به سوی خدا یاری کنید- و از نظر فطری و عقلی یاری رسول خدا همان یاری خداست و شما می توانید به عقلی بودن این مساله اشاره کنید .

3- نوشته اید: ((به مسلمانان دستور می دهد که همچون حواریون . .)) که همچون حواریون مدرک لازم دارد. توجه داشته باشید اصل کلی قضیه برقرار است و ما همانطور که حواریون حجت خدا را یاری کردند ما هم باید حجت الهی را یاری کنیم اما آیا در قرآن ذکر شده همچون حواریون؟ چون فرموده اید دستور می دهد . .

به خصوص ان که در احادیث مکتب اهل البیت نصرت شیعیان از نصرتی که حواریون می کردند برتر شمرده شده است .
4- نوشته اید یاری رساندن اقسام مختلفی دارد در حالی که روش های مختلفی دارد و نصرت و یاری یک چیز واحد هست که به طرق مختلف به انجام می رسد. در نوع قلبی هم به نظر می رسد تعریف شما بیشتر انسان را متوجه امر تسلیم می کنه تا نصرت! نوشته اید: ((یعنی انسان در درون خود، امامش را بشناسد و به فضايل و کمالات او معترف باشد و فرمانش را گردن نهد))
5- نوشته شما امر یاری رساندن باید خیلی واضح و ساده توضیح داده شود و اگر مفهوم آن پیچیده شود از کارایی آن کم می شود. در این مقاله خواننده متوجه می شود که نصرت و یاری هم اقسام متنوع و مختلفی دارد و هم روش های گوناگونی دارد و هم درجات و مراتبی دارد به نظر می رسد برای سادگی و رساندن مفهوم بهتر است یا گفته نشوند و یا در مقالات سلسله وار و پیوسته ای همه این تنوع ها توضیح داده شوند .

6- اما حدیثی که درباره علم کلام نقل فرموده اید بسیار جای تحقیق و توضیح دارد که خدای نکرده منشا سوء تفاه در عرصه های کلامی و معارفی نشود. از جمله آن که در آن دوران علم کلام به چه نوع علمی اطلاق می شده؟ آیا مباحث فلسفی خلفای عباسی که موبد به احادیث اهل بیت و آیات قرآن می شوند کلام آن دوران را تشکیل می دادند یا منظور مباحث عقلانی بوده فقط؟ و یا منظور جدال احسن بوده؟ که بدون نقل احادیث مقبول نزد شیعه سعی بر ابطال عقاید خصم می کردند؟ و اصولاً کلام امروزی آیا با کلام آن روز یکی است؟ و این را هم باید در نظر داشته باشید که خواننده نوشته شما وقتی به این حدیث می رسد خود به خود چنین سوالی که صحابی حضرت مطرح می کند برایش بوجود می آید و آن این که: آیا امام از علم کلام نهی فرمودند یا نه؟ بالاخره؟ و اگر نه! آن کلام چه علمی بوده که نهی می کردند و این کلام چه هست که از آن استقبال می کنند؟ و آیا هشام در آن سن نزد چه کسی علم کلام را فرا گرفته بود؟ نزد امام صادق؟ آیا امام کلام تدریس فرموده بودند؟ - توجه داشته باشید منظور علم کلام اصطلاحی است که نیاز به استاد و آموزش دارد نه استدلال های عقلانی مذهبی که گاه از اعماق فطرت هم بلند می شوند -

به نظر می رسد باید در حد اشاره توضیح داده شود تا مقاله شما نقاط مبهمی را در ذهن خواننده باقی نگذارد .
7- حدیث مناظره که خود داستانی مفصل است در مقاله شما که موضوعش یاری خدا از طریق یاری حجت خداست بسیار حجم زیادی گرفته که موجب فاصله گرفتن ذهن خواننده از موضوع اصلی است. به نظر می رسد انتهای قضیه هم -که با غیب گوئی امام خصم ایمان آورده - نصرت زبانی اصحاب امام بی اثر می نمایند= که باز موضوع مقاله شما را محقق نمی کند .

8- اشکال ویراستاری: مجبور به بیعت نمایند=کنند یا او بیعت نماید=کنند
فاطمه تا آن جا که در توان داشت=قوت داشت اخراج نمود =کرد خطبهی مفصلی که ایراد نمود،=کرد یا فرمود ایشان به امیر مؤمنان وصیت فرمود که ایشان را شبانه به خاک بسپارد
9- این جمله)) : حضرت زهرا سلام الله علیها از شهادت خود نیز صحنه ای برای رسوایی دستگاه غاصب خلافت و یاری و کمک به امام زمان خویش ساخت ((.

مثل این جمله ها می مونه که هر روز بر منابر گفته می شه :
خون امام حسین اسلام را زنده کرد و یا خون بر شمشیر پیروز است که بسیار جملات شبهه ناک و نادرستی هستند و احتمالاً باب عملیات های انتحاری بعد از قبول این حرف ها باز می شود. واقعیت اینه که حضرت زهرا نخواستند شهید شوند و با خون خود کسی را یاری کنند و یا حکومت را رسوا کنند. حقیقت اینه که می خواستند حکومت را رسوا کنند و امیرالمومنین را یاری کنند اگر چه حتی کار به شهادتشان منجر نشود اما نخواستند شهید شوند تا با ریختن خون خود این اتفاقات بیفتد و این دو خیلی تفاوت دارند !!

10- نوشته اید: باز هم بخاری، به نقل واقعه پرداخته و سند دیگری در مظلومیت خاندان رسالت را به تصویر کشیده است. او **می نویسد:**

بینید بخاری یک گردآورنده است نه یک نویسنده! و او در کتاب خود حدیث نقل می کند نه قلم فرسایی! آیا این مطلبی که نقل فرموده اید به قلم خو محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب بخاری نوشته شده که فرموده اید او می نویسد یا بخاری نقل می کنه !! دقت در این موارد برای ما باید خیلی مهم باشه!

11- نوشته اید: ((هر چند که علی بن ابی طالب، بنا بر دستور الهی، سکوت اختیار کرده بود، اما وظیفه‌ی فاطمه در یاری حجت خدا تعطیل پذیر نبود و او آن چه را که می‌توانست در این راه انجام داد و حتی جان نازنین خود و فرزند در رحمش را نیز بر سر این کار گذاشت)) .

تا آنجایی که می دانم شش ماه فقط روی این حرف با دیگران بحث داشتم. من نفهمیدم حضرت زهرا چه کار اضافه ای نسبت به امیرالمومنین انجام دادند که وظیفه هر دو را متفاوت و با این همه اختلاف مشی نشان می دهید. همان گونه که امیرالمومنین صحبت کردند حضرت فاطمه هم صحبت کردند و اصلاً امیرالمومنین حضرت زهرا را به در خانه اصحاب می بردند. سکوت امیرالمومنین کجا بود که وظیفه فاطمه تعطیل بردار نبوده؟ اگر کتاب سلیم را با دقت مطالعه کنید متوجه می شوید که امیرالمومنین فقط شمشیر نکشید و در بقیه موارد همان گونه که حضرت زهرا کردند امیرالمومنین هم کردند. مگر نمی دانید که علی را در مسجد می خواستند گردن بزنند؟ مگر علی در مسجد از حق خود دفاع نکرد؟ خوب فاطمه هم در مسجد همین کار را در راه علی کرد. یابن ام ان القوم استضعفونی . . چیه؟ و . .

تفاوت در این بود که حضرت زهرا در ضربه در و یا ضربه بازو به شهادت رسید و الا او هم شمشیر نکشیده بود. ممکن بود اتفاق مشابهی در اون آشوب و بلوا هم بر سر امیرالمومنین بیاید که تقدیر خدا نبود. دلیل نمی شه تفاوت در اتفاقات افتاده را به تفاوت در نوع عملکرد آن ها برگردانیم . سکوت فقط به معنای قیام نکردن با شمشیر است و لاغیر!

12- در پایان باید خیلی تشکر کنم از نوشته حضرتعالی و بسیار عذرخواهی کنم به خاطر متنه بر خشخاش گذاشتن و نقد محتوا . عمده سعی می کنم بخونم و کمتر نظر بدم به خصوص در بخش مقالات. چون متاسفانه وقتی عنان قلم را در نقد محتوا رها می کنم آنچنان می تازد که گویی می خواهد سر خودم را هم بر باد دهد . امیدوارم زبان سرخ سر سبز را بر باد ندهد. مع الوصف مشتاق جدال احسنیم .
یا